

خود کم بینی!



محمد تقی صرفی پور



خود کم بینی چیست؟

خود کم بینی درست در نقطه خودباوری است.

خداوند انسان را با استعدادها و توانائی های

مختلفی آفریده است. هرکسی بتواند ازین

استعدادها درست استفاده کند موفق خواهد شد و

فرقی بین سیاه و سفید، پولدار و فقیر، مرد و زن

، شهری و روستائی و... نیست. ولی اگر خود را

دست کم بگیرد یا خود را از دیگران کمتر

بداند، شکست می خورد.

یکی از علل اصلی خود کم بینی

تحقیر شدن در کودکی و نوجوانی: کسانی که در

دوران نوجوانی مورد سرزنش دائم والدین خود

قرار می گیرند و مرتب آنها را دست و پاچلفتی! بی

عرضه! بی دست و پا! خطاب می کنند احتمالاً در

بزرگسالی دچار خودکم بینی می شوند و دیگران
را از خود موفق تر می بینند.

در حالی که در تربیت نظری و عملی اهل بیت
علیهم ،می بینیم که با فرزندان خیلی محترمانه
برخورد کرده و از کتک زدن و تحقیر آنها مذمت
کرده و پیامبر ما فرمود:اکرموا اولادکم.^۱ فرزندان
خود را احترام کنید.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «همان گونه که
فرزند نباید به والدین خود بی احترامی کند،
والدین نیز نباید نسبت به او بی احترامی نمایند.^۲

در روایتی از امام صادق (ع) می خوانیم: «هر کس
فرزندش را ببوسد خداوند برای او کار نیکی در

^۱ مکارم الاخلاق، ص 222.

^۲ میزان الحکمه، ج 14، ص 7109

نامه عملش می‌نویسد و هر کس او را شاد کند،
خداوند او را در قیامت شاد می‌گرداند و هر کس
او را قرآن یاد بدهد والدینش فراخوانده می‌شوند
و دو جامه ارزشمند به آنان می‌پوشانند که از نور
آن در جامه صورت‌های بهشتیان، نورانی
می‌گردد.³

کودکان را با عزت نفس باریاورید. برخلاف
بعضی کولیها که فرزندانشان را از همان کودکی
گدا بار می‌آورند!

بهترین راه تربیت کردن چیست ؟

³ پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی، ص 203

👉 گفت : فرزند خود را مثل فرزند همسایه بزرگ

کن 😬😬😬!

پرسیدم چگونه؟

گفت : ✓ وقتی فرزند همسایه در خانه تو میهمان

است به او احترام میگذاری

حالش را میپرسی

✓ وقتی از مدرسه برگشت ابتدا سراغ کیف و

نمرات او میروی

در رابطه با نوع غذا نظرش را میپرسی

درباره زمان خوابیدن با او مشورت میکنی

✓ نظر او را خیلی از مواقع جویا میشوی

✓ نزد او با همسرت دعوا نمیکنی

✧✧✧ بدان که فرزند تو و فرزند همسایه هر
دو در خانه تو میهمان هستند.

چهل نکته تربیتی

1- هدیه را اول به دختر بدهید.

✧✧✧✧✧✧✧✧

2- با طفل خود بازی کودکانه بکنید.

✧✧✧✧✧✧✧✧

3- اطفال را بخاطر گریه هاشان ننزید زیرا تا

مدتی گریه شهادت به وحدانیت خداوند، شهادت
به نبی اکرم و دعا برای والدین است .

✧✧✧✧✧✧✧✧

4- فرزندان خود را ببوسید. پس همانا برای هر
بوسیدن درجه ای در بهشت است.



5- با سلام کردن به فرزندان به او شخصیت
دهید.



6- کودک را در کارهای کودکانه خود تمسخر
نکنید. کارهایش را احمقانه نخوانید.



7- فرزند را زیاد امر و نهی نکنید تا جرات پیدا
کند و در بزرگسالی نافرمان شود و زیر بار هر
دعوت حیوانی و شیطانی نرود .



8- به فرزندان خود شخصیت بدهید .



9- به وعده خود وفا کنید.



10- در کودکان عشق و علاقه به نماز را ایجاد

کنیم.



11- لوس کردن، کودکان را موجوداتی ضعیف و

بی اراده بار می آورد.



12- کودک را تحقیر نکنید.



13- برای کودکان خود دعا کنید. به خصوص

پدران .



14- تذکرات را با ملایمت بیان کنید تا سدی بین

والدین و فرزندان نشود.



15- اگر کودک در خانه مورد احترام باشد، کمتر

از اوامر پدر و مادر سرپیچی می کند.

احترام به کودک و حسن معاشرت پدر و مادر با

وی یکی از اساسی ترین عوامل ایجاد شخصیت در

کودک است.



16- مربی خوب کسی است که خواسته های
کودک را از راه های صحیح و با روش درست
تعدیل کند.



17- ایمان را در کودکان تقویت کنید.



18- از مچ گیری و رفتار سرورانه با کودکان
پرهیزید.



19- فرزند را راستگو تربیت کنید.

در خانه طوری رفتار کنید که اطفال به راستگویی
عادت کنند.



20- کودک را نترسانید زیرا ترس شخصیت
کودک را از بین می برد و دچار اختلال روانی می
کند.



21- نوازش یکی از غذاهای روانی کودک است
باید به اندازه کافی از آن تغذیه شود.



22- زشتی گناه و تنفر مردم از گناهکار را به
کودک بفهمانید.



23- بستر بچه ها قبل از 6 سالگی از هم جدا
باشد.



24- تذکرات وقتی اثر دارند که والدین خود

مجری و عامل آنها باشند.

توجه داشته باشید فرزندان آنگونه که ما می

خواهیم نمی شوند بلکه آن طوری که ما هستیم

می شوند.



25- بین نظم در خانه و بیرون فرق قائل شوید و

اجازه دهید در خانه آزادانه بازی کنند.



26- رفتارهای غیر منتظرانه کودکان را تا حدودی

تحمل کنید.



27- در تذکر، دیگران را به رخ او نکشید و کسی
را با او مقایسه نکنید.



28- از طریق داستان سرایی بسیاری از مفاهیم
خوب را به کودک القا کنید. داستان خوب و زیبا
برایش بخوانید و از رسانه و انیمیشن دور نگهشان
دارید .



29- شیطنت کودک در خردسالی نشان دهنده
زیادی عقل او در بزرگسالی است آن را سرکوب
نکنید.



30- کودکان را از 7 سالگی دعوت به نماز کنید
که نماز آرامش و روح و قلب را در کودکان ابدی
میکند .



31- به فرزند خود قرآن بیاموزید که نگاه به
قرآن و خواندن آن فهم و ذهن کودک را روز
افزون می کند .



32- از متهم کردن اطفال به دروغ گویی
خودداری کنید.



33- حس کنجکاوی کودک را با حوصله ارضا
کنید.



34- در برابر فرزندان هیچ گاه مشاجره نکنید.



35- کودکان از مرگ در هراسند بخصوص مرگ

والدین. مدام نگوئید "خدا مرگم بده" و از مرگ

خود کودکان را نترسانید .



36- استعدادهای فرزندان را کشف کنید و آن ها

را شکوفا کنید.



37- از نظر مادی نه بی توجه باشید نه کودک را

ارضا کنید هر دو خطرناک است.



38- تنها نقطه امید و مایه شادی کودک، مهر پدر و مادر است روان او را مضطرب نسازید.



39- مناسب تکامل کودک به او آزادی دهید و او را به اختیار خودش بگذارید.



40- تربیت فرزند و آموزش واجبات از وظایف والدین است و کسانی که به این امر توجه ندارند مورد نکوهش هستند..

نگارنده یاد دارد که در سن دوازده سالگی بودم که به همراه پدرم به روستایی در ملایر هجرت کردیم و سه سال آنجا بودیم که پدرم روحانی آن روستا بودند.

بعضی شبها که پدرم باید منبر می رفتند ناگهان و بدون مقدمه می گفتند شما منبر برو!

و من منبر می رفتم و مطالبی دینی برای مردم می گفتم. که در آن روستا بدلیل تند و پشت سرهم سخنرانی کردن، کم کم نزد بعضی از مستمعین به شریعتی دوم معروف شدم!

در هندوستان عده ای هستند بنام:نجس ها!

نجس ها یا «دالیت ها» را تنها در شبه قاره هند می توان یافت. مردمانی با بیش از 240 میلیون نفر جمعیت که تنها نام آدم را بر دوش می کشند. دالیت ها بیشتر کارهای نوکرمآبانه و تحقیرکننده را انجام می دهند. آنها توالت های عمومی را تمیز می کنند و حیوانات مرده را جابجا می کنند.مردم

با انها غذا نمی خورند. با انها ازدواج نمی
کنند. قبرستان انها جداست. راه انها جداست! و
مهمترین خصوصیت اینکه انها نمی توانند مردم
عادی را لمس کنند. مثلا پولی که به انها پرداخت
می شود را باید روی زمین بیاندازند و انها از روی
زمین بردارند!

**نجس ها می گویند ما نجس افریده شده ایم و
بقیه از ما بهترند!**

و این باعث شده که مردم هم از انها دوری کنند و
انها را واقعا نجس بدانند!

در حالی که در پیشگاه خالق جهان هستی، گرامی
ترین انسان، باتقوا ترین است.

دومین عامل خود کم بینی:

رسانه ها و آموزش نادرست در دوران تحصیل و
همچنین افکار نادرست روشنفکران غربزده! از
علل خود کمی بینی جوانان می باشد. در زمان
طاغوت به جوانان القا می کردند که ما نمی
توانیم! غربی ها می توانند و انها از ما بهترند! ولی
حضرت امام فرمود ما می توانیم! مقام معظم
رهبری فرمودند ما می توانیم.

رهبر معظم انقلاب اسلامی فرمودند:

تزریق روحیه بی اعتمادی به خود» یکی از
اصلی ترین سنگرهای دشمن برای استمرار
تسلطش بر ایران بود: «یکی از سنگرهای دشمن
برای تسلط بر کشور ما، عبارت بود از تزریق
بی اعتقادی به خود، بی اعتمادی به خود، نداشتن
اعتماد به نفس ملی؛ در مقابل چشمشان زرق و برق

کشورهای غربی را مشاهده میکردند، پیشرفتهای علمی و پیشرفتهای فناوری و زرق و برق تمدنی مادی آنها را میدیدند و در [کشور] خودشان اینها نبود، در کشور این چیزها نبود، عقب ماندگی بود، لذا احساس بی اعتمادی به خود میکردند، احساس ناباوری به خود میکردند «[۱۳۹۵/۱/۱](#) [۳] در این میان سردمداران حکومت، خود در این زمینه نقش اصلی را بر عهده داشتند: «سردمداران رژیم پهلوی و قبل از او، مکرر ملت ایران را تحقیر میکردند. اینجور وانمود میکردند که اگر پیشرفتی متصور است، اگر کار بزرگی باید بشود، باید به وسیله‌ی غربی‌ها بشود؛ ملت ایران توانائی ندارد «[۱۳۹۰/۳/۱۴](#) [۴] و البته «روشنفکران غرب زده» نیز در این مسئله با حکومت‌های استبدادی همکاری داشتند: «روشنفکران غرب زده

که خیلی از آنها در دستگاه‌های حکومت ظالم
حضور داشتند، با حرف خودشان و با عمل
خودشان به مردم اینجور تفهیم کرده بودند که
شما عرضه ندارید؛ عرضه‌ی هیچ کاری را
ندارید [\[۵\] \[۱۳۸۸/۳/۱۴\]](#)»

انقلاب آمد این ناباوری را بکلی تبدیل کرد به
باور به خود، اعتماد به نفس ملی؛ امروز جوان
ایرانی میگوید ما

میتوانیم [\[۸\] \[۱۳۹۵/۱/۱\]](#) چراکه برای
«پیشرفت» و غلبه بر ذلت و عقب‌ماندگی،
«خودباوری و اعتماد به نفس ملی» لازم است:
«[برای پیشرفت] امکانات مادی کافی نیست،
مؤلفه‌های دیگری لازم است؛ مؤلفه‌های معنوی.
یکی از مهمترین این مؤلفه‌ها، همین خودباوری

است، اعتماد به نفس است و اینکه یک ملت باور

کند که میتواند «۱۳۸۸/۳/۱۴» [۹]

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی

همین نهادینه کردن خودباوری و روحیه‌ی «ما

می‌توانیم» بوده است: «انقلاب، همه‌ی وجدانهای

این مردم را تکان داد، ماها را بیدار کرد، متوجه

هویت خودمان کرد، تواناییهای خودمان را به ما

نشان داد و «ما میتوانیم» را شعار ما قرار داد. ما

هم وارد شدیم و تجربه کردیم؛ دیدیم بله،

میتوانیم «۱۳۸۵/۶/۲۵» [۱۰] و اینگونه بود

که در پرتو زنده شدن روحیه‌ی خودباوری ملی

حرکتی عظیم در جهت پیشرفت ایران شکل

گرفت: «همین جوانهایی که امروز توانسته‌اند این

سدها، این نیروگاه‌ها، این بزرگراه‌ها، این خط

آهن‌ها، این کارخانجات گوناگون، این طراحی
ماشین‌ها و هواپیماها، این سلاح‌های نظامی و این
فناوری پیچیده‌ی هسته‌یی را تولید کنند، در نسل
گذشته‌ی ما هم بودند؛ اما از این چیزها خبری
نبود. این بزرگترین خدمت انقلاب به کشور

است.» [\[۱۳۸۳/۱۲/۵\]](#) [\[۱۱\]](#)

✽امام «ما میتوانیم» را در وجود خود زنده کرده

بود

عامل رهایی از روحیه‌ی ما نمی‌توانیم و احیای
«عزت ملی» در کشور «رهبری امام
خمینی (رحمه‌الله)» (بود: «امام ملت ما را به این
باور رساند که میتواند بایستاد؛ میتواند مقاومت
کند؛ میتواند کشور خود را آزاد کند؛ میتواند
نظامی را که خود به وجود آورده است، با کمال

قدرت این نظام را حفظ کند؛ میتواند در دنیا، در سیاستهای بین‌الملل اثر بگذارد، که همین جور هم شد. این همان عزت ملی

است.» [\[۱۳۸۸/۳/۱۴\]](#) [\[۱۲\]](#) امام (رحمه‌الله (در

حرکتی بنیادین «خودباوری» را جایگزین «حقارت»

کرد: «امام آمد این روح حقارت را گرفت و در

طول پانزده سال نهضت امام تا پیروزی انقلاب و

از روز پیروزی انقلاب به‌نحو دیگری تا ده سال

عمر بابرکت آن بزرگوار، دائم روح خودباوری را

در این ملت دمید: شما میتوانید، ما میتوانیم، شما

قادرید، شما بزرگید، شما

قدرتمندید.» [\[۱۳۸۸/۳/۱۴\]](#) [\[۱۳\]](#)

تزریق این روحیه در ملت مظهر «عقلانیت» در

«مکتب امام خمینی (رحمه‌الله (است: «یک مظهر

دیگر عقلانیت امام، تزریق روح اعتماد به نفس و خوداتکائی در ملت بود... امام بزرگوار به یک چنین ملتی روح اعتماد به نفس را تزریق کرد، و این نقطه‌ی تحول ملت ایران

شد «۱۳۹۰/۳/۱۴ [۱۴] و ریشه‌ی این

احیاگری توسط امام خمینی (رحمه‌الله) (نیز به

زنده شدن این باور و روحیه در شخصیت

امام) (رحمه‌الله) (برمی‌گردد: «امام به مردم ایران

«ما میتوانیم» را تعلیم داد. امام قبل از آنکه «ما

میتوانیم» را به مردم ایران تلقین کند و تعلیم

دهد، «ما میتوانیم» را در وجود خود زنده کرد؛

اعتقاد خود را به توانائی شخصیتی خود، به معنای

حقیقی کلمه، به مظهر بروز و ظهور رساند... امام

به خود و به نیروی خود و به توانائی‌های خود

ایمان و باور داشت. همین باور به خود، در عمل

امام، در گفتار امام، به ملت ایران منتقل

شد «۱۳۹۲/۳/۱۴» [۱۵]

وقتی می بینیم افرادی که نقص عضو دارند چه
کارهای بزرگی انجام می دهند متوجه می شویم
که اگر تلاش و همت کنیم ما هم می توانیم
کارهای بزرگی انجام دهیم.

چه بسیار انسان هایی که اول بی پول بودند ولی با
تلاش و همت زیاد، ثروتمند شدند.

یا با تلاش زیاد، دانشمند شدند

یا با اراده قوی به درجات بالای مادی یا معنوی
رسیدند.

هر انسانی می تواند به درجات بالا برسد چه در
اسیا باشد یا افریقا باشد یا اروپا یا امریکا باشد. چه

سیاه باشد یا سفید. چه روستایی باشد یا شهری.
چه سالم باشد یا معلول. فرقی ندارد.

در اینجا داستان یک جوان مخترع همدانی که
بیش از 800 اختراع دارد نقل می کنیم:

همشهری - اگر سرگذشت آلبرت انیشتین،
توماس ادیسون، امیل زولا، پیکاسو و... را بخوانید،
متوجه می شوید که آنها آدم هایی بودند که در
زمان کودکی و نوجوانی کسی روی آنها حساب
باز نمی کرد و همه معتقد بودند که این افراد به
جایی نمی رسند. اما تلاش و پشتکاری که این
افراد داشتند باعث شد تا حالا تمام دنیا آنها را
بشناسند و با نیکی از آنها یاد کنند.

مصطفی شاملویی، جوانی همدانی هم یکی از

کسانی است که ماجرای زندگی اش بی شباهت
به این افراد بزرگ تاریخ نیست. کسی که در
دوران تحصیل تجدید می آورد، چند بار در دقیقه
90 از رफوزه شدن فرار کرد و زندگی پرفراز و
نشیبی داشته است، با این حال هم اکنون همه او را
به عنوان یک مخترع و ایده پرداز ماهر می
شناسند و تمام دانشگاه های دنیا از او برای حضور
در دانشگاه شان دعوت می کنند. اگر می خواهید
داستان زندگی آقامصطفی و اختراع هایی را که تا
به حال ثبت کرده بدانید خواندن این گزارش را
از دست ندهید.

متولد 1366 است. با اینکه در خانواده اش همه
تحصیل کرده بودند و پدر و مادرش هم فرهنگی
اما او بچه ای بازیگوش و شیطان بود که نه تنها
خانواده بلکه مدیر مدرسه و معلمانش را هم

عاصی کرده بود «واقعا معلم ها از دستم عاصی شده بودند. حتی یکی از معلم هایم یک بار به من گفت باید قبولی در این درس را فراموش کنی.»
اینها حرف هایی است که مصطفی شاملویی برایمان تعریف می کند. آقا مصطفی می گوید تاحالا در کارنامه و معدلش رنگ نمره 20 را حتی در کلاس اول ابتدایی ندیده است.

«اولین باری که نمره پایین گرفتم کلاس چهارم بودم که در درس ریاضی نمره 8 گرفتم. اول راهنمایی در درس جغرافی 7 گرفتم. دوم و سوم راهنمایی درس های ریاضی و زبان انگلیسی را تجدید آوردم و در شهریورماه به سختی قبول شدم. حتی اول دبیرستان که سالی حساس برای دانش آموزان به خاطر انتخاب رشته تحصیلی است 9 تا از درس هایم را تجدید آوردم و با زور

و زحمت و کمک معلمان! موفق شدم در شهریور
ماه نمره قبولی در این درس ها را بگیرم. خلاصه
سرتان را درد نیاورم دیپلمم را به زور و فشار
خانواده گرفتم.»

از روی لجبازی مخترع شدم!

«همانطور که گفتم، درس خوب نبود. برای همین
رشته الکترونیک، گرایش تعمیر تلویزیون های

رنگی را برای ادامه تحصیل انتخاب کردم. در
کلاس 15 نفری ما فقط 3 نفر به درس و
یادگرفتن مباحث علاقه نشان می دادند و بقیه بچه
ها مدام در حال فرار کردن از مدرسه یا پیچاندن
کلاس ها بودند.»

آقای شاملویی اتفاقی که باعث شد مسیر زندگی
اش عوض شود را این طور برایمان تعریف می
کند. «سال سوم هنرستان بودم که به خاطر
شیطنت ها و درس نخواندن هایم از من خواستند
تا پدرم را به مدرسه بیاورم. یکی از همکلاسی
هایم مرا مسخره می کرد و می گفت تو تنبل
هستی و به هیچ جا نمی رسی.

اولین بار بود که احساس کردم ظرفیت های
وجودی من بیشتر از این حرف هاست. از طرفی

پدرم هم به خاطر حضور در مدرسه ناراحت بود و مرا نصیحت می کرد. این شد که تصمیم گرفتم کاری کنم تا توانایی هایم را به خانواده و دوستانم نشان بدهم.»

یکی از دوستان آقامصطفی می خواست برای شروع کارش یک گلخانه تاسیس کند و برای این کار نیاز به وام داشت اما وامی که جهاد کشاورزی می داد فقط به طرح های جدید و نو تعلق می گرفت. «وقتی دوستم این موضوع را با من مطرح کرد کمی فکر کردم به این نتیجه رسیدم که سیستم آبیاری گلخانه ای را عوض کنیم. یعنی به جای اینکه گلخانه در کف و در یک طبقه باشد آن را چند طبقه ای کنیم. به این ترتیب آب بعد از نفوذ در خاک ها و گرفتن املاح خاک به جای اینکه هدر برود به طبقه زیرین می رفت و

ویتامین ها و املاح معدنی که از خاک های طبقه بالاتر گرفته بود را به تمام گلخانه انتقال می داد.»

ثبت اولین اختراع

شیطنت ها و درس نخواندن های مصطفی در مدرسه باعث شده بود تا هیچکس به او و طرحی که دارد اعتماد نکند. با این حال یکی از معلم های آقامصطفی به نام آقای رنجبر همیشه هوای او را داشت و از طرح ها و برنامه هایش استقبال می کرد. «آقای رنجبر همیشه هوایم را داشت و به من امیدواری می داد.

دبیر جشنواره خوارزمی بود و به محض اینکه طرحم را به او گفتم استقبال کرد و برای ثبت این طرح به عنوان اختراع کمک زیادی به من کرد.

بعد از آن همه چیز را کنار گذاشتم و چسبیدم به خواندن مقالات علمی، تحقیقی و پژوهشی.»

آقامصطفی تیتتر مقالات علمی را می خواند، ایده هایی که در ذهنش شکل می گرفت را یادداشت می کرد، با عمویش که فوق لیسانس الکترونیک داشت مشورت می کرد و شروع می کرد به اجرای ایده اش. «بعد از آن به دانشگاه رفتم و دو اختراع دیگر هم ثبت کردم. یک طرح سنسور و یک تصفیه کننده آب. بعد از آن هم زمینه اختراعاتم را تغییر دادم و شروع کردم به تحقیق و اختراع کردن در زمینه های شیمی و مکانیک.»

خودروی سه گانه سوز و اگزوز بی صدا

«یکی از طرح هایم طراحی موتور خودروی سه

گانه سوز بود. موتوری که تلفیقی از موتور بنز و بی ام دبلیو است یعنی اگر در جاده باشید و موتورتان یا تاقان بزند فقط نصف موتور از کار می افتد و نصف دیگر وظایفی را که باید قسمت دیگر موتور خودرو انجام دهد حمایت می کند.»

طرح دیگری که آقامصطفی آن را به ثبت رسانده اگزوز بی صدا برای ماشین های سنگین است. یعنی اگر این اگزوزها روی ماشین های سنگین نصب شوند دیگر صداهای گوشخراشی که در حال حاضر این اگزوزها دارند را نمی شنویم.

«وقتی به دانشگاه رفتم بیش از 20 اثر را در سازمان ثبت اختراع به ثبت رسانده بودم. با این حال بعد از مدرک کاردانی تصمیم گرفتم به سربازی بروم. البته این را هم بگویم که مدرک

کاردانی ام دست کمی از مدرسه نداشت. برای گرفتن کاردانی 8 ترم درس خواندم که 7 ترمش را مشروط شدم! با این حال بعد از 4 سال و با معدل 12 و یک صدم موفق شدم مدرکم را بگیرم.»

با این حال آقای مخترع در سربازی هم بیکار ننشست. به دنبال تحقیق و مطالعه بود تا بتواند طرح و ایده ای نو بدهد و آن را به عنوان اختراع ثبت کند.

«در دو سالی که خدمت کردم بیش از 100 اختراع به ثبت رساندم. یکی از آنها مدل تصفیه آب بود که با استفاده از تی بگ چای و فناوری نانو آن را درست کردم و در جشنواره ایپاس (جشنواره امنیت) اول شد. یک ماشین کنترلی کوچک

داشتم. چراغ هایش را باز کردم و به جای آن
میکروفن ضبط صدا کار گذاشتم. جلوی پنجره
ماشین را باز کردم و موتورهای مخصوصی را
برای پرت کردن میکروفن در آن کار گذاشتم.

این ماشین ها برای زمانی که در پاساژها و مغازه
ها دزدی می شود به کار می آیند. از راه دور
کنترل می شوند و به راحتی می شود آنها را به
جلوی مغازه یا پاساژ هدایت کرد و میکروفن را
به داخل آن مغازه یا پاساژ پرتاب کرد تا از صحنه
های حادثه فیلمبرداری کرده و صداها را ضبط
کند.»

کلاس می گذارم!

جالب است بدانید آقامصطفی در زمان سربازی

برگزاری کلاس های خلاقیت و تکنولوژی فکر را شروع کرد و حالا در این زمینه، حرف اول را می زند، طوری که از دانشگاه های بزرگ دنیا برای او دعوتنامه می فرستند تا در رابطه با این موضوع برای آنها سمینار برگزار کند.

آقای مخترع برای ثبت اختراعاتش رکوردهای جالبی دارد. به عنوان مثال او بارها موفق شده تا در یک روز 10 اختراع داشته باشد و همگی آنها را در سازمان ثبت اختراعات به نام خودش ثبت کند. یکی دیگر از توانایی های آقامصطفی این است که در یک ساعت می تواند 3 اختراع داشته باشد. اختراعاتی که هیچکدامشان الگو و نمونه قبلی ندارد و همگی آنها ایده ذهنی خودش است. «بعضی از افراد اختراعات شان ایده ای از گوگل پترن یا طرح های گوگل است.

اگر بخواهید اختراعتان ثبت شود باید قسمت های مشابه را از گوگل پترن انتخاب کنید و به سازمان ثبت اختراعات بدهید. هیچکدام از اختراعاتی که تا به حال انجام داده ام از گوگل پترن نبوده و همگی آنها طرح ها و ایده هایی است که به ذهن خودم رسیده است.»

مدل طلای مسابقات اختراعات جهانی

حالا آقای مخترع مدرک کارشناسی الکترونیک و کارشناسی ارشد در رشته هوافضا را به دعوت دانشگاه آریزونای آمریکا از این دانشگاه دریافت کرده است و یکی از مخترعین نابغه جهانی محسوب می شود.

«در مسابقات تولید علم iENA که در سال 2013 در آلمان برگزار شد مدال طلای مسابقات اختراعات جهانی را با اختراع خنثی ساز بمب های مغناطیسی از آن خودم کردم.» خنثی ساز بمب های مغناطیسی مبدل کلیدی امواج ماهواره ای به انرژی های قابل مصرف با ذخیره سازی نانو الکترونیک است. اختراعی که باعث شد تا کشورهای زیادی از جمله روسیه، آلمان، کانادا و... به خاطر این اختراع به آقامصطفی دیپلم افتخاری ثبت اختراع کشورشان را بدهند.

«یکی از دوستانم مکاتبات لازم را انجام داده تا با حضور نمایندگان گینس در یک ساعت 3 اختراع جدید داشته باشم. اختراعاتی که در گوگل پترن درج نشده باشند.

فعلا تنها چیزی که مانع کار شده مقدار بالای
مبلغی است که باید برای این کار پردازم چرا که
ثبت این رکورد در گینس چیزی نزدیک به 30
میلیون تومان برایم آب می خورد. با این حال اگر
لطف خدا شامل حالم بشود تا قبل از خرداد 95
افتخار ثبت این رکورد در گینس را برای مردم
کشورم به ارمغان می آورم.»

داستان پولدار شدن مولتی میلیاردر ایرانی از زبان خودش

پنجشنبه، ۹ آبان ۱۳۹۲، ۰۵:۵۵ | علی واحدی

ب.ظ

سلام دوستان عزیز امروز داستان ثروتمند شدن
یه آدم خیلی مهربون و کارآفرین بزرگ کشور
رو براتون گذاشتم وقتی این داستان رو خوندم

کلی گریه کردم ، به حال خودم گریه کردم ، که
یه آدم توی بدترین شرایط تونست موفق بشه
ولی من توی بهترین شرایط ناله می کنم از امروز
می خوام یه تغییر اساسی در خودم ایجادکنم این
داستان منو متحول کرد امیدوارم همین تاثیر رو
. روی شماهم بذاره

من احد عظیم زاده هستم. در ۱۰ آذر ۱۳۳۶ در
ده اسفنجان در شهرستان اسکو متولد شدم. هفت
ساله بودم که پدرم را از دست دادم و یتیم شدم
امکانات مالی مان اجازه نمی داد به مدرسه بروم و
فقط پس از رفتن به کلاس اول مجبور شدم پشت
دار قالی بنشینم و قالیبافی کنم. تا ۱۳ سالگی
روزها قالی می بافتم و شبها درس می خواندم.
چاره ای نبود، وسع مالی ما جز این اجازه نمی داد.
خاک خوردم و زحمت بسیار کشیدم. در سال ۲۰

بیشتر نمی توانستیم برنج بخوریم. یک بار روز ۲۱
ماه رمضان و بار دوم شب چهارشنبه سوری. آرزو
داشتم یا خلبان شوم یا پولدار و برای رسیدن به
این آرزوها بسیار زحمت کشیدم

کارم را با به دوش کشیدن پشته و قالی های
کوچک و بردن آن از اسفنجان یا اسکو برای
فروش آغاز کردم. در آغاز کار از هر کدام از آنها
یک یا دو تومان (نه هزار یا ۲ هزار تومان) سود
می کردم. پنج سال اینچنین سخت کار کردم.
بسیار دشوار بود. اما پشتکار و اعتقاد به هدف با
توکل به خدا تحمل سختی ها را آسان می کرد. در
۱۸ سالگی توانستم ۲۰ هزار تومان پس انداز کنم،
اما فشارها همچنان ادامه داشت تا این که مجبور به
ترک تحصیل شدم

غصه یتیمی چون باری سنگین به دوشم بود.

(بغض می‌کند) یتیم هیچ‌کس را ندارد. کارمند،
کارگر، بانکی، کاسب و هرکس دیگری شب که
به خانه‌اش می‌رود دستی به سر و روی بچه‌اش
می‌کشد. اما یتیم این محبت بزرگ را ندارد.
شب‌ها، شب‌های جمعه پاهایش را در بغل
می‌گیرد و به انتظار می‌نشیند. در انتظار آن کس
... که دستی به سرش بکشد

در این فکر بودم که سرمایه‌ام را افزایش بدهم تا
بتوانم کاری بکنم. می‌خواستم یک کارگاه
فرشبافی راه بیندازم. سراغ پسرعموی پدرم رفتم
و از او ۲۰ هزار تومان قرض کردم و ۶۰ هزار
تومان هم از بانک وام گرفتم. سرمایه‌ام شد ۱۰۰
هزار تومان یعنی به اندازه یک تراول صد تومانی
امروزی. وقتی این پول دستم آمد تازه به فکر
افتادم که چه بکنم. چه ایده جدیدی داشته باشم؟
ماه‌ها فکر کردم. آن روزها چون انقلاب پیروز

شده بود تا ۲ سال به هیچ ایرانی پاسپورت
نمی‌دادند. در این مدت فکر کردم و فکر کردم تا
به این نتیجه رسیدم که با صادرات کارم را شروع
کنم.

اما هیچ اطلاعاتی نداشتم. شنیده بودم آلمان مرکز
تجارت فرش است. ویزا گرفتم و به هامبورگ
رفتم و در یک مسافرخانه یا پانسیون مستقر
شدم. به سالن‌ها و انبارهای فرش آنجا سرزدم و
با سلیقه‌ها آشنا شدم. آنجا به من گفتند
ثروتمندان برای خرید فرش به سوئیس می‌روند.
ویزای ۱۵ روزه سوئیس گرفتم و به ژنو رفتم.
زبان هم نمی‌دانستم. در یک هتل با تاجری آشنا
شدم و او ایده اصلی را به من داد: فرش گرد
بیاف. در آن دوران در ایران فرش گرد بافته
نمی‌شد و کیفیت تولید فرش و رنگ‌بندی‌ها هم
مناسب نبود. چای و قهوه‌ام را خوردم و همان روز

به ایران برگشتم. به ده خودمان آمدم و ساختمانی اجاره کردم. دستگاه خریدم، با ۱۰ درصد نقد و بقیه اقساط. ابریشم هم قسطی خریدم. انسان باید ریسک‌پذیر باشد و من هم ریسک کردم. با دست خالی و از هیچ شروع به بافتن فرش گرد کردم و چند نمونه که بیرون آمد سر و کله تاجران آلمانی پیدا شد و آنان به اسفنجان آمدند. باور می‌کنید یا نه؟ در اولین معامله ۶٫۵ میلیون تومان نقد پرداختند و شش میلیون تومان هم چک دادند! آن شب از شدت هیجان نخوابیدم. احساس آن شب را خوب به خاطر دارم. سرمایه ۱۰۰ هزار تومانی من که ۸۰ هزار تومانش قرض بود در کارخانه اجاره‌ای اینچنین سودی نصیب من کرده بود، در اولین قدم... کسب و کارم رونق گرفت و صادراتم را به آلمان، ایتالیا، سوئیس، انگلیس، بلژیک و دیگر

کشورها آغاز کردم. بسیار سفر کردم و ایده‌های جدید دادم. از موزه‌های فرش کشورها بازدید می‌کردم و از طرح‌ها اقتباس یا از آنها عکس می‌گرفتم و با الهام از آنها و تلفیق طرح‌ها، ایده‌های نو بیرون می‌دادم. در این مدت سلیقه مشتریان را شناختم. اصول کار خودم را پیدا کردم. من شریک ندارم. هیچ‌گاه نداشته‌ام و نخواهم داشت. اگر شریک خوب بود، خدا برای خودش شریک می‌گذاشت.

اصل دیگر من احترام به مشتری است، هر که می‌خواهد باشد. پیش مشتری مثل سربازی که جلوی تیمسار خبردار می‌ایستد، با احترام می‌ایستم. اتکای خودم اول به خدا و دوم به ایده و تفکر و پشتکار و ریسک‌پذیری خودم است.

بسیار ریسک می‌کنم، بسیار کمی بعد در بازدید از هتل‌های معروف جهان

تصمیم گرفتم وارد کار ساخت بزرگ‌ترین پروژه هتل کشور شوم. تاکنون ۱۸۰ میلیارد تومان در این پروژه سرمایه‌گذاری کرده‌ام. تمام مصالح این پروژه خارجی و بهترین است.

سنگ برزیل، شیشه بلژیک، دستگیره در انگلیس و تاسیسات آلمانی است. کابین چهار آسانسور نیز از طلای ۱۸ عیار است. این هتل ۳۴۰ واحد مسکونی در ۲۵ طبقه، هفت طبقه سالن ورزشی، ۳۴ طبقه هتل، ۷ رستوران روی دریاچه، ۱۰ هزار متر شهر آبی، ۷۰ هزار متر زمین آمفی‌تئاتر، ۹۰ هزار متر زمین گلف و ۲ باند هلیکوپتر دارد. فقط قرارداد نورپردازی این پروژه با فرانسوی‌ها ۹ میلیون دلار (۹ میلیارد تومان) است. این پروژه آبروی کشور است و من با افتخار روی آن سرمایه‌گذاری کرده‌ام. من ایران را دوست دارم. بروید بگردید حتی یک دلار و ریال در خارج

کشور ندارم و سرمایه گذاری یا ذخیره

....نکرده‌ام

می‌پرسید چه احساسی نسبت به پول دارم؟ پول

دیگر مرا ارضا نمی‌کند. هدف من کارآفرینی

است. تنها در پروژه آن هتل ۶۰۰ نفر به طور

مستقیم کار می‌کنند. من ۲ بار برنده تندیس

الماس بزرگ‌ترین بیزینس من جهان شدم و

بزرگ‌ترین صادرکننده فرش کشور هستم. اما

می‌دانید بزرگ‌ترین افتخار من چیست؟

یتیم‌نوازی. افتخار می‌کنم ۲ سال خیر نمونه کشور

شدم. افتخار می‌کنم جزو ۱۰۰ کارآفرین برتر

کشور هستم. دوست دارم اشتغالزایی کنم.

دوست دارم سفره مرتضی علی باز کنم، معتقدم

خدا من را وسیله قرار داده است. هم‌اکنون

۱۰۷۰ بچه یتیم را زیر پوشش دارم و با خودم

پیمان بستم تا عمر دارم هر سال ۱۰۰ بچه به آنها

اضافه کنم. وصیت کرده‌ام وقتی مردم تا ۱۰ سال بعد از عمرم هر سال ۱۰۰ بچه یتیم اضافه شود و مخارج همه یتیم‌ها را از محل ارثم پردازند. بعد از ۱۰ سال هم اگر بازماندگانم لیاقت داشتند، راه من را ادامه می‌دهند. سفره که می‌اندازیم برای یتیم‌ها و می‌آیند و غذا می‌خورند، کیف می‌کنم. گریه می‌کنم و حال می‌کنم.

در یک مراسمی بچه‌ها دورم جمع شده بودند و هر کس چیزی می‌خواست. در این میان دختر بچه‌ای به من نزدیک شد و به جای آن که چیزی بخواهد، فقط خواست دستم را ببوسد.

مهرش بدجور به دلم نشست. خواستم فردا بیایند دفترم. آن دختر الان دختر خوانده من است. روی پایم نشست و بابایی صدایم کرد. من به هر دخترم ۵۰ میلیون تومان جهاز دادم و مقرر کردم به این یکی ۱۰۰ میلیون تومان جهاز بدهند. این

دست خداست که مهر این دختر را به دل من
انداخت. یتیمی سخت است. بهترین ساعات عمر
من زمانی است که در خدمت یتیمان هستم. پول
را برای چه می‌خواهیم؟ خدا به ما داده و ما هم
باید به بقیه بدهیم.

ما وسیله هستیم. باید بخشید و بی‌منت و زیاد
بخشید. این توصیه من به همکارانم است. من از
زیر صفر شروع کردم. توصیه من به جوانان این
است که منطقی فکر کنند. این گونه نبوده که شب
بخواهم، صبح پولدار شوم. خاک خوردم و رنج
کشیدم و آثار این رنج هنوز در من هست.
امیدشان به خدا و فکر و بازوی خودشان باشد.
درستکار باشند و تلاش و تلاش و تلاش کنند. این
...فرمول من است

برگرفته شده از succes.blog.ir

راه برداشتن این مانع انست که :

بدانیم برای موفقیت راهی جز تلاش و مجاهدت

نیست همانطور که

خداوند مهربان فرموده:

وَ أَنْ تَيْسَرَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^۴

انسان بدون کوشش به نتیجه نمی رسد.

برو کار می کن مگو چیست کار!

که سرمایه جاودانی است کار!